



The Confrontation of the U.S., Russia, and China in the Geopolitical Network of Central Asia

Seyed Taher Erfani¹

Abstract

With the world's growing economic dependence on energy resources, the increasing significance of energy-rich regions, the re-emergence of Russia as a key player in the global energy market, and the rise of China as a highly influential power in international affairs and the geopolitical network of Central Asia, competition and confrontation among major powers in this strategically important region have intensified. Longstanding struggles among global powers to control the oil and natural gas resources of Central Asia have given rise to a "new great game" between these major actors.

Russia, as a dominant player in Central Asia, and China, as a rising power and neighbor of this geopolitical network, are both seeking an active role in the region. Meanwhile, the United States, as an extra-regional power with key energy interests in the area, also seeks closer ties with the region. The key question this article explores is: Who are the main players in the power struggle over Central Asia's resources, and who is likely to prevail?

Our hypothesis is that, due to the geopolitical importance of Central Asia for the major global powers, the primary competition and confrontation in the region is among the United States, Russia, and China. The findings of this research suggest that, due to China's steadily growing power, it is poised to become the dominant actor in the region's future.

Keywords: Central Asia, energy, new great game, Russia, the United States, China, geopolitical network.

¹ Faculty Member, Department of International Relations, Faculty of Law and Political Science, Khatam Al-Nabieen University.



رویارویی آمریکا، روسیه و چین در شبکه ی ژئوپلیتیکی آسیای مرکزی

سید طاهر عرفانی*

تاریخ دریافت ۱۴۰۳/۱۱/۱۵

تاریخ تایید ۱۴۰۳/۱۲/۲۰

چکیده

با افزایش وابستگی اقتصادی جهان به منابع انرژی، اهمیت یافتن هرچه بیشتر مناطق انرژی‌زا، ظهور مجدد روسیه به‌عنوان بازیگر اصلی در بازار انرژی جهان، نفت و گاز آسیای مرکزی و خیزش چین به‌عنوان قدرت بسیار تأثیرگذار در عرصه ی بین‌الملل و شبکه ی ژئوپلیتیکی آسیای مرکزی، رقابت و رویارویی میان قدرت‌های بزرگ در این منطقه ی مهم ژئوپلیتیکی افزایش پیدا کرده است. کشمکش‌های طولانی‌مدت بین قدرت‌های بزرگ سیستم برای کنترل منابع نفت و گاز طبیعی آسیای مرکزی باعث شکل‌گیری «بازی بزرگ جدید» میان قدرت‌های بزرگ شده است. روسیه به‌عنوان بازیگر اصلی در آسیای مرکزی و چین به‌عنوان قدرت نوظهور و همسایه ی این شبکه ی ژئوپلیتیکی، خواهان ایفای نقش فعال در این منطقه هستند. آمریکا نیز به‌عنوان کشوری فرمانفرما که منافع مهم انرژی را در این منطقه برای خود تعریف کرده، خواهان روابط نزدیک‌تر با این منطقه است. پرسشی که در این مقاله مطرح می‌شود، این است که بازی قدرت برای تسلط بر منابع آسیای مرکزی میان چه کسانی است و کدام یک پیروز میدان خواهد شد؟ فرضیه ی ما این است که با توجه به اهمیت ژئوپلیتیکی آسیای مرکزی برای قدرت‌های بزرگ سیستم، رقابت و رویارویی اصلی در این منطقه بین قدرت‌های بزرگ (آمریکا، روسیه و چین) خواهد بود. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که به‌دلیل افزایش روزافزون قدرت چین، این کشور بازیگر اصلی در آینده خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: آسیای مرکزی، انرژی، بازی بزرگ جدید، روسیه، آمریکا، چین و شبکه ی ژئوپلیتیکی.

* عضو هیأت علمی دیپارتمنت روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه خاتم النبیین (ص).

طرح مسئله

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ایجاد خلأ قدرت در شبکه‌ی ژئوپلیتیکی آسیای مرکزی و وجود منابع غنی انرژی در این منطقه باعث شد توجه قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به این منطقه معطوف گردد. بر اساس نظریات ژئوپلیتیک، قدرت برتر جهان در قرن ۲۱، کشور یا کشورهایی هستند که منابع انرژی جهان را تحت سلطه خود داشته باشند؛ زیرا از طرفی نبود چشم‌انداز روشن برای انرژی‌های جایگزین نفت و گاز و از طرف دیگر، ارزانی این مواد سوختی و گرانی دیگر منابع انرژی و همچنین، روند رو به رشد تقاضای جهانی انرژی، روزه‌روز بر اهمیت استراتژیک این منابع در قرن اخیر می‌افزاید. در قرن حاضر، شبکه‌های ژئوپلیتیکی دارای منابع غنی از انرژی موجب رقابت و رویارویی قدرت‌های بزرگ شده، تعارض منافع بازیگران بزرگ نظام بین‌الملل را فراهم نموده و آن‌ها را درگیر رقابت می‌کند.

بازیگران اصلی نظام بین‌الملل همچون روسیه، آمریکا و چین به‌خوبی می‌دانند که در ساختار جدید، بنیان قدرت از بعد نظامی به بعد اقتصادی و فناوری انتقال یافته و محور دیپلماسی، نه صرفاً تمرکز بر امور و مسائل سیاسی و نظامی بلکه تمرکز بر مراودات اقتصادی است. بسیاری تلاش می‌کنند تا برای تحکیم ارکان مادی هژمونی خود بر اقتصاد جهانی، با پیش گرفتن الگوی رفتار سیاسی واقع‌گرایانه، از انرژی، هم به‌عنوان ابزار اعمال قدرت و هم با هدف قدرت و کسب ثروت، بهره‌برداری کنند (فرجی راد و شعبانی، ۱۳۹۲: ۱).

در قرن جدید، منطقه‌ی اوراسیا به‌دلیل برخورداری از منابع مهم انرژی و همچنین، کنترل بر مسیر ارتباطی شرق و غرب جهان، اهمیت ویژه‌ای دارد. در گذشته، سلطه‌ی اتحاد جماهیر شوروی، فضای مانور چندانی را برای آمریکا و سایر قدرت‌های بزرگ باقی نمی‌گذاشت؛ اما اکنون، بار دیگر رقابت‌های ژئوپلیتیک در این منطقه شدت پیدا کرده است (عطایی و شبیانی، ۱۳۹۰: ۱۳۳). از این رو، با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، منابع جدید گاز و نفت در آسیای مرکزی به‌طور ناگهانی در دسترس قدرت‌های خارجی قرار گرفتند. متعاقب آن، چند دهه کشمکش با هدف کنترل و تسلط بر منابع هیدروکربنی، مسیرهای حمل‌ونقل و نفوذ در منطقه تحت عنوان «بازی بزرگ جدید»، وجود داشته است (Olcott, 2013: 1).

با توجه به نیازهای انرژی، چین به‌طور خاص نگران کنترل دریایی آمریکا بر مسیرهای ارتباطی دریایی در تنگه‌ی مالاکا است که از این طریق منافعش در خطر قرار گیرد.



در نتیجه، چین به دنبال منابع انرژی‌ای است که می‌تواند از طریق زمینی به این کشور منتقل شود. این نیاز از طریق منطقه‌ی آسیای مرکزی تأمین می‌شود. از جانب دیگر، روسیه به‌عنوان کشوری که آسیای مرکزی را در حوزه‌ی نفوذ سستی خود دانسته و آن را به‌عنوان حیاط‌خلوت خود تعریف می‌کند، به دنبال نفوذ هرچه بیشتر در این شبکه‌ی ژئوپلیتیکی خواهد بود. آمریکا نیز که به دنبال تعریف منافع خود فراتر از نیمکره‌ی غربی است، به‌دلیل جذابیت‌های ژئوپلیتیکی این شبکه به دنبال سلطه و تسلط هرچه بیشتر در این منطقه است. وجود منافع متعارض قدرت‌های بزرگ در شبکه‌ی ژئوپلیتیکی آسیای مرکزی باعث می‌شود رویارویی و تصادم منافع آن‌ها در این منطقه افزایش یافته و به مقابله و خشی نمودن منافع یکدیگر برآیند. در این مقاله به دنبال بررسی رویارویی قدرت‌های بزرگ سیستم یعنی روسیه، آمریکا و چین در شبکه‌ی ژئوپلیتیکی آسیای مرکزی هستیم.

ادبیات پژوهش

در مورد رقابت قدرت‌های بزرگ در شبکه‌های ژئوپلیتیکی جهان، از جمله شبکه‌ی ژئوپلیتیکی آسیای مرکزی، اقداماتی صورت گرفته که هر کدام به یک زاویه و یک بُعد قضیه پرداخته‌اند. در این زمینه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد.

- حسین حمیدی‌نیا و روح‌الله صالحی دولت‌آبادی در مقاله‌ای با عنوان انرژی عرصه «بازی بزرگ جدید» در آسیای مرکزی به دنبال بررسی نقش انرژی در رقابت قدرت‌های بزرگ در آسیای مرکزی هستند. آن‌ها استدلال می‌کنند که وجود انرژی غنی آسیای مرکزی باعث افزایش رقابت قدرت‌های بزرگ در این منطقه شده است. رقابت قدرت‌های بزرگ در این شبکه‌ی ژئوپلیتیکی موجب رویارویی مداوم آن‌ها در این منطقه خواهد بود.

- بهرام امید احمدیان و روح‌الله صالحی دولت‌آبادی در مقاله‌ای با عنوان اهداف و راهبردهای سیاست خارجی چین در آسیای مرکزی به این مسئله می‌پردازند که فروپاشی شوروی سبب جلب‌توجه چین به این منطقه‌ی همسایه و تلاش پکن برای استفاده‌ی اقتصادی از آن شده است.

- علی‌اکبر جعفری و مهرداد فلاح در مقاله‌ای با عنوان هژمونی منطقه‌ای چین در آسیای مرکزی و موازنه‌ی تهدید با روسیه بیان می‌کنند که در آسیای مرکزی، روسیه‌ی تدافعی با چین تهاجمی رویارو شده و منافع خود را هر روز بیشتر از قبل در خطر می‌بیند.

- جهانگیر کرمی و کوزه‌گر کالجبی در مقاله‌ای با عنوان الگوی ضد هژمونیک روسیه، چین و ایران در آسیای مرکزی به دنبال بررسی الگوهای ضد هژمونیک مخالفان آمریکا در آسیای مرکزی هستند که این الگوها از جانب روسیه، ایران و چین علیه هژمونی آمریکا اعمال می‌شود.

- الهه کولایی در کتابی با عنوان بازی بزرگ جدید در آسیای مرکزی نشرشده توسط وزارت خارجه باور دارد که به دلیل منابع انرژی موجود در آسیای مرکزی، بازی بزرگ جدید در این منطقه توسط قدرت‌های بزرگ شروع شده که هر کدام به دنبال سهم‌خواهی بیشتر از انرژی این منطقه است. این مسئله باعث شده که قدرت‌های بزرگ درگیر یک بازی بزرگ جدید شوند که تعامل در آن کار چندان ساده‌ای نیست.

- عبدالرضا فرجی راد و مریم شببانی در مقاله‌ای با عنوان سیاست روسیه در منطقه‌ی آسیای مرکزی و قفقاز و چالش‌های فراروی آن پس از جنگ سرد، وضعیت روسیه و کشورهای چالش‌گر روسیه را در این منطقه مورد بررسی قرار داده و چین و آمریکا را به‌عنوان کشورهای چالش‌گر در مقابل روسیه در آسیای مرکزی معرفی می‌کنند.

مروری بر ادبیات پژوهش نشان می‌دهد که مسئله‌ی رویارویی سه قدرت بزرگ روسیه، آمریکا و چین در شبکه‌ی ژئوپلیتیکی آسیای مرکزی به‌خوبی مورد بررسی قرار نگرفته است. به همین جهت، این مقاله به دنبال بررسی این موضوع است.

بنیان‌های نظری و مفهومی

اصولاً ژئوپلیتیک از مسائل اساسی و مهم در سیاست نوین بین‌الملل به حساب می‌آید. مفهوم ژئوپلیتیک که در زبان فارسی از آن به‌عنوان سیاست جغرافیایی یاد می‌شود، به‌عنوان دانشی برخاسته از بطن علوم جغرافیای سیاست، دارای مسیری طولانی بوده و مانند هر مفهوم دیگر، توسعه یافته و حیاتی را در بستر زمان سپری کرده است. واژه‌ی ژئوپلیتیک، ابتدا در سال ۱۸۹۹ م توسط رودولف کِلن که تحت تأثیر کتاب «جغرافیای سیاسی» نوشته‌ی فردریک راتزل قرار داشت، ارائه شد (صفوی، ۱۳۸۹: ۲). مقصود کِلن از ژئوپلیتیک، رابطه‌ی جغرافیایی طبیعی و زمین با سیاست بود. در نهاد این تعریف، اندیشه‌های امپریالیستی نهفته بود و به همین سبب، تا بعد از جنگ سرد ژئوپلیتیک برای توصیف نزاع و مجادله‌ی جهانی بین شوروی سابق و آمریکا بر سر کنترل کشورها و منابع استراتژیک به کار گرفته می‌شد (مویر، ۱۳۷۹: ۳۶۳-۳۶۵).





ژئوپلیتیک به عنوان شکلی از دانایی و قدرت در دوره رقابت امپریالیستی بین سال‌های ۱۸۷۰ و ۱۹۴۵ در زمانی متولد شد که امپراتوری‌های رقیب طی جنگ‌های متعدد با یکدیگر، خطوط قدرت را مرتب نموده، آن را تغییر داده و در آن تجدیدنظر کردند. خطوط قدرت موردنظر، تشکیل‌دهنده‌ی مرزهای نقشه سیاسی جهان بودند (Dalby, 1998: 15). این شبکه‌های امپریالیستی توسط قدرت‌های بزرگ و با هدف رسیدن به اهداف آن‌ها در جهان شکل گرفتند. به عبارتی می‌توان گفت، ژئوپلیتیک در یک تعریف ساده می‌تواند این باشد که قدرت‌های بزرگ درگیر چه چیزهایی هستند، چه اقدامات و اعمالی را انجام می‌دهند و در چه کاری بهترین هستند (Klieman, 2015: 4).

اصولاً ژئوپلیتیک به دنبال بررسی این موضوع است که چگونه فاکتورهای جغرافیایی از جمله سرزمین، جمعیت، موقعیت استراتژیک، منابع طبیعی و غیره بر روابط بین دولت‌ها و تلاش آنان برای کسب قدرت و استیلا بر دیگران مؤثر واقع می‌شوند (قاسمی، ۱۳۸۷: ۴). به همین دلیل، نیروهای بنیادین ژئوپلیتیک، جهان و نظام بین‌الملل را در سطوح مختلف شکل بخشیده و شکل‌دهنده‌ی سیستم بین‌الملل هستند.

با شروع قرن بیستم و ورود به قرن بیست و یکم، اهمیت ژئوپلیتیک بیش‌ازپیش خود را نشان داده و اهمیت آن در روابط نوین بین‌الملل آشکار شده است. هرچند در ابتدا مسئله‌ی ژئوپلیتیک چندان مهم جلوه نمی‌کرد؛ اما با ورود به قرن بیستم و تبدیل سیستم بین‌الملل به یک سیستم بسته‌ی سرزمینی که فضا برای توسعه‌ی سرزمینی بسیار محدود و غیرممکن شد، به آن توجه بسیار شد. علاوه بر آن، چرخه‌ی رقابت بین واحدهای بزرگ سیستم به گونه‌ای بود که حفظ یا ارتقای در آن، مستلزم توجه به جغرافیا و به بیانی، سلطه‌ی جغرافیایی بر مناطق مهم و راهبردی جهان بود (قاسمی، ۱۳۹۰: ۲۹).

با به وجود آمدن نظریه‌ی ژئوپلیتیک پست‌مدرن در دوران جدید، ژئواکونومی و اصالت اقتصاد در برابر نظامی‌گری، بیش از دیگر نظریه‌ها خود را به واقعیت نزدیک کرده است. حتی در نظریه‌های ژئوپلیتیک عصر پست‌مدرن نظیر «نظم نوین جهان»، «نظام تک‌قطبی، چندقطبی»، «جهانی شدن»، «پایان تاریخ» اقتصاد و مناسبات اقتصادی به نوعی در بطن تمامی اندیشه‌های ژئوپلیتیک عصر پست‌مدرن نمود آشکاری دارد. به عبارت دیگر، ارائه‌ی نظریه‌های ژئوپلیتیک بدون در نظر گرفتن قدرت اقتصادی نمی‌تواند وضعیت ژئوپلیتیک قرن حاضر را تبیین کند. لوتواک معتقد بود که زوال جنگ سرد، بیانگر تغییر مسیر و حرکت نظام جهانی از سوی ژئوپلیتیک به سمت ژئواکونومی است (ویسی، ۱۳۸۸: ۹۵). درواقع، این قدرت‌ها هستند که

سیاست‌های اقتصادی را در نظام جهانی اعمال و رهبری می‌کنند و برآیند این فرایند ژئواکونومی است که به‌عنوان پدیده‌ای جهت پوشش فضای جدید رقابتی در نظام جهانی و روشی برای توجیه و تحلیل سیاست‌های جهانی اکثر قدرت‌های غربی در آمده است (Glassner & fahrer, 2004: 271). منابع انرژی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین متغیرهای ژئوپلیتیک در نظام سیاسی کنونی جهان در تعاملات بین‌المللی میان کشورها و نیز انتقال از مکان‌ها و فضاهای بدون انرژی یا نیازمند انرژی و نیز کنترل منابع تولید و مسیرهای انتقال انرژی و نیز فناوری و ابزارهای تولید، فناوری و انتقال و حتی مصرف انرژی برای حفظ سیادت جهانی و منطقه و به چالش کشیدن رقبا در عرصه‌ی بین‌المللی، جملگی دارای ابعاد مکانی، فضایی و یا جغرافیایی است و انرژی را به موضوع ژئوپلیتیکی مهم تبدیل نموده است (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۱۰۳).

ژئوپلیتیک نظم نوین جهانی

اصطلاح ژئوپلیتیک، ترکیبی از چند فرهنگ مسلط ژئوپلیتیکی بوده که مهم‌ترین آن‌ها را می‌توان دیدگاه پایان تاریخ، آمریکا و نظم نوین جهانی، دولت‌های سرکش و تروریسم و برخورد تمدن‌ها دانست. تحولات سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۹۸۰، چنان سریع و عمیق رقم خورد که تعدادی خبر از پایان تاریخ دادند. فرانسیس فوکویاما، مقاله‌ی مشهور خود با نام «پایان تاریخ» را منتشر نمود که توجه بسیاری را به خود جلب کرد. بر اساس ادعای وی، «اگر به سیر رویدادهای یک دهه‌ی گذشته بنگریم، درمی‌یابیم رویداد بسیار بنیادینی در تاریخ جهان به وقوع پیوسته است. ما در این رویدادها تنها شاهد پایان جنگ سرد یا گذشت دوره‌ای به‌خصوص در تاریخ بعد از جنگ نیستیم بلکه شاهد پایان تاریخ هستیم؛ زیرا اکنون به نقطه‌ی پایانی تحولات ایدئولوژیک بشر و جهان‌شمولی مدل لیبرال دموکراسی غربی به‌عنوان شکل نهایی دولت‌ها رسیده‌ایم» (Fukuyama, 1989: p6). خلاصه‌ی نظریه‌ی فوکویاما را می‌توان این‌گونه مطرح کرد که لیبرال دموکراسی، شکل نهایی حکومت در جوامع بشری است. در دیدگاه فوکویاما، نقشه‌ی مفهومی جدیدی خودنمایی می‌کند که ویژگی آن، تقسیم جهان به غرب ایدئولوژیک نه جغرافیایی در مقابل بقیه‌ی جهان و دوره‌ی بعد از تاریخی در برابر دوره‌ی تاریخی است. در فرهنگ ژئوپلیتیکی پایان تاریخ نیز مکان‌ها در سراسر جهان از نظر ویژگی‌های جغرافیایی خود مورد توجه واقع نمی‌شوند بلکه از جهت طبقه‌بندی‌های ذهنی و فراگیر فلسفه‌ی غرب دیده می‌شوند (میر حیدر، ۱۳۷۷: ۱۷).





زمانی ژئوپلیتیک نظام نوین جهانی توسط جورج بوش مطرح شد که یک قطب قدرت که اتحاد شوروی باشد، فرو پاشیده و دنیای تک قطبی به رهبری ایالات متحده و سردمداری لیبرال دموکراسی به وجود آمده بود. با پایان جهان دوقطبی و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ایالات متحده به عنوان هژمون بدون رقیب به دنبال تعریف نظم جدیدی از جهان برمی آید که با ارزش ها و خواسته های آمریکا و متحدانش همخوانی داشته باشد. در این مقطع از زمان، ژئوپلیتیک به جای تکیه بر موقعیت ژئوپلیتیکی، با مبنا قرار دادن فرهنگ لیبرال دموکراسی در وضعیت ژئوکالچری شکل می گیرد. با مرگ اتحاد جماهیر شوروی و از میان رفتن تهدید جهانی امپراتوری شیطانی، ایالات متحده تجدید حیات اسلام را از زاویه ی رویدادها در ایران و دیگر سرزمین های اسلامی در قالب افراط گرایی دینی و بنیادگرایی اسلامی مطرح کرده است (مجتهدزاده، ۱۳۷۹: ۴۶۳).

در ژئوپلیتیک نظام نوین جهانی به رهبری ایالات متحده آمریکا، نه تنها مسائل ژئوپلیتیکی از بین می رود بلکه «ما» در مقابل «دیگران» شکل می گیرد. در گفتمان نظام نوین جهانی، ژئوپلیتیک بیشتر مربوط به جنگ فرهنگی بین گروه های تمدنی مختلف تلقی شده و گسل های فرهنگی و تمدنی، شکل دهنده ی ژئوپلیتیک جدید خواهند بود. در این میان، ساموئل هانتینگتن با بیان اینکه نظریه ی پایان تاریخ ناظر بر جنبه هایی از واقعیت های در حال ظهور است، برخورد های اصلی را در سیاست جهانی میان گروه های متفاوت از حیث تمدنی می داند. او می گوید: برخورد تمدن ها، وجه غالب سیاست جهانی را تشکیل خواهد داد و در آینده، خطوط گسل بین تمدن ها، خطوط نبرد بین آن ها خواهد بود (Huntington, 1993: 22-23). هانتینگتن از واقعیت های ملموس سیاسی-جغرافیایی که لازمه ی بررسی ژئوپلیتیکی است، سخن نمی گوید بلکه از آرزوهای نهفته در هدف گیری های جهان نگری ویژه ی ایالات متحده در پایان قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم سخن می راند. از دیدگاه هانتینگتن، سیاست جهانی، ویژگی فرهنگی به خود گرفته و آرایش نوینی بر این پایه یافته است. در اینجا، همگرایی بین کشورهایی ایجاد شده که از لحاظ فرهنگی یا یکدیگر شبیه هستند. کشورهای متمایز از لحاظ فرهنگی، از یکدیگر فاصله خواهند گرفت. در اینجا، پیوندها و روابط سیاسی خود را با پیوندهای فرهنگی منطبق می سازند (قاسمی، ۱۳۹۴: ۴۷). از منظر دیگر، ژئوپلیتیک خود را در قالب رقابت های اقتصادی نشان داده و مسئله ی ژئوکنومومی به عنوان مهم ترین مسئله مورد توجه



قرار می‌گیرد. قدرت‌های بزرگ به دنبال سلطه و تسلط بر مناطق مهم ژئواکونومیک برآمده و در این راه با یکدیگر وارد رقابت می‌شوند.

نظم نوین آمریکامحور در جهان و آسیای مرکزی

اعلام نظم نوین توسط جرج هربرت واکر بوش (رئیس‌جمهور آمریکا) و همراهی تعدادی از کشورهای غربی، اعتمادبه‌نفس فراوانی را به ایالات‌متحده اعطا کرد مبنی بر اینکه رهبری دنیای جدید در دستان این کشور است و دنیا باید خود را مطابق با نظم نوینی همراه کند که آمریکا محورها و خطوط آن را ترسیم می‌نماید؛ یعنی منافع جهانی عین منافع ایالات‌متحده بوده و این آمریکا است که مسئولیت «رهبری» جهانی را بر عهده دارد. در نگاه اول، نظم نوین آمریکامحور، دموکراتیک و آزاداندیشانه به نظر می‌رسد؛ اما زمانی که پای ملت‌های دیگر به میان می‌آید، عدم درک آمریکایی‌ها از این فرهنگ باعث به وجود آمدن نوعی عدم تساهل تعارض‌برانگیز در روابط بین‌الملل می‌شود.

در این میان، نظم جهانی لیبرال، مفهومی گسترده است که در عرصه‌ی روابط بین‌الملل توسط جان ایکنبری به آن پرداخته شده است. این مفهوم بر نظمی تأکید دارد که در چارچوب آن، قدرت آمریکا افول یافته و تحولی در ساختار جهانی قدرت از نظام متمرکز به نظام چندقطبی رخ خواهد داد. در این چارچوب، جهان به‌نوعی در وضعیت تحول قدرت جهانی از قدرت متمرکز به نظام چندقطبی قرار گرفته که می‌توان از با عنوان «سیستم انتشار قدرت» یاد کرد. در این رابطه، شاید کشور چین بیشترین بهره و سهم را از این انتقال قدرت داشته باشد (Ikenberry, 2014: 56). بر اساس این دیدگاه، افول قدرت آمریکا و به وجود آمدن چالش‌گران دیگر از جانب سیستم بین‌الملل مشاهده می‌شود؛ به‌نحوی که قدرت‌های بزرگ موجود در درون سیستم، نظم ژئوپلیتیک آمریکامحور را که بر مبنای «ما» و «دیگری» ترسیم شده و از رهبری لیبرال دموکراسی صحبت می‌کند، به چالش طلبیده و هر کدام از قدرت‌های بزرگ، سودای سلطه بر شبکه‌های ژئوپلیتیکی مهم را در سر می‌پرورانند.

قدرت‌های بزرگ در نظام بین‌الملل، نظم نوین آمریکا را به چالش طلبیده و به دنبال مشارکت در تصمیم‌گیری مسائل جهانی برمی‌آیند و اجازه نمی‌دهند ایالات‌متحده به‌تنهایی در مورد مسائل جهان تصمیم‌گیری کند. روسیه‌ی معاصر و ایالات‌متحده آمریکا، در تعداد زیادی از مسائل بین‌المللی، بیشتر رقیب هم هستند تا اینکه شریک یکدیگر باشند. کرملین، هژمونی ایالات‌متحده را به‌صورت جهانی به چالش می‌کشد. اختلافات این دو کشور





شامل مسائل جهانی، خاورمیانه، مسائل هسته‌ای و امنیت مجازی، انرژی و ارزش‌ها است (Tsygancov, 2019: 2).

روسیه در واکنش به تحرکات آمریکا در جهان و کشورهای حیاط‌خلوت روسیه، اولویت‌ها و منافع ایالات متحده را در اروپا، خاورمیانه، مسائل هسته‌ای و بحث دموکراسی به چالش می‌کشد. روسیه، برنامه‌ی نوسازی تسلیحاتی را به دست گرفت تا جایگاه خود را در بازارهای انرژی جهان تثبیت بخشیده و سیاست‌هایی را اتخاذ کند که نفوذ غربی‌ها را در داخل حیاط‌خلوت خود محدود کند (Tsygancov, 2019: 2). آسیای مرکزی، یکی از شبکه‌های مهم ژئوپلیتیکی به حساب می‌آید که روسیه خواهان نفوذ سستی خود در آن بوده و مانع نفوذ قدرت‌های بزرگ دیگر، مخصوصاً آمریکا، خواهد شد.

هرچند بعد از جنگ سرد، نظم ژئوپلیتیکی آمریکا محور برای مدتی بر دنیا سایه افکنده بود؛ اما با تجدید قوای روسیه‌ی دوران پوتین، روسیه بر تغییر موازنه‌ی قدرت جهانی تأکید می‌ورزید. نظم جهانی از نظام بین‌المللی با مرکزیت آمریکا گذار نموده و به‌سوی نظامی پیش می‌رود که نقش آمریکا کم‌رنگ می‌شود. با این گذار، هرگونه نظم بین‌المللی به‌وسیله‌ی قواعد رفتاری قدرت‌های بزرگ انعکاس داده می‌شود؛ بنابراین، نظم نوین آمریکا محور با چالش‌های ژئوپلیتیکی مختلف از جانب قدرت‌های بزرگ سیستم، از جمله روسیه به‌عنوان قدرتی در حال تجدید قوا و چین به‌عنوان قدرت در حال ظهور مواجه است. تحرکات روسیه به‌گونه‌ای است که خواهان تعریف نظم جدید در نظام بین‌الملل بوده و اجازه نمی‌دهد هژمونی آمریکا بر دنیا حفظ شود. این رویارویی قدرت‌های بزرگ در کلیه‌ی مناطق مهم ژئوپلیتیکی از جمله شبکه‌ی ژئوپلیتیکی آسیای مرکزی که دارای ذخایر مهم نفت و گاز است، خود را بیشتر نشان می‌دهد.

ظهور جمهوری خلق چین در صحنه‌ی سیاست جهان، از وقایع مهم سیاست جهان بعد از پایان جنگ جهانی اول محسوب می‌شود. وسعت جغرافیایی و جمعیت چین، رشد سریع، جایگاه ژئواستراتژیکی، پویایی‌های داخلی و بعضاً نگرش عدم حفظ وضع موجود، مسائل اقتصادی، اجتماعی و نظامی، همگی چین را به جایگاهی رسانده که نقش عظیمی (و شاید سرنوشت‌ساز) را در شکل‌دهی نظم نوین جهانی بازی می‌کند. ایالات متحده به‌عنوان قدرت برجسته‌ی نظامی، سیاسی و اقتصادی جهان با چالش سختی از جانب چین، مخصوصاً در آسیا، مواجه شده است. در سه دهه‌ی اخیر، پکن نقش برجسته‌ای را در سیاست خارجی واشنگتن بازی کرده است. با ظهور چین در شروع قرن جدید،

مجموعه‌ای از چالش‌ها برای آمریکا به وجود آمده است به گونه‌ای که آمریکا را مجبور به تجدیدنظر در راهبردها و سیاست‌هایش نموده است (Swain, 2011: 2). امروزه، چین به عنوان یک قدرت معارض در مقابل نظم آمریکامحور، عرض اندام نموده و موقعیت ایالات متحده را به عنوان یک قدرت هژمون به معارضه طلبیده است. هم‌زمان با رشد اقتصادی، گسترش حضور منطقه‌ای و افزایش دامنه‌ی فعالیت‌های بین‌المللی چین، زمینه‌ها برای چالش این کشور با آمریکا در عرصه‌های اقتصادی، استراتژیک و جهانی مساعدتر شده است. قدرت‌یابی چین و جایگاه آن در نظام بین‌الملل، یکی از مهم‌ترین موضوعات مناظره‌های بین‌المللی نظریه‌پردازان و سیاست‌گذاران سیاست خارجی آمریکا، به‌ویژه از آغاز سده‌ی بیست و یکم به این سو بوده است. چین که قدرتی غیرقابل‌پیش‌بینی برای آمریکایی‌ها به حساب می‌آید، اینک به موضوع مهم و دائمی سیاست خارجی این کشور تبدیل شده است. با شروع سده‌ی بیست و یکم، نظم ژئوپلیتیکی آمریکامحور به راحتی توسط چین به چالش طلبیده شده است. همچنین، روسیه‌ی دوران پوتین نیز به نقش‌آفرینی بیشتر در شبکه‌های ژئوپلیتیکی جهانی برآمده است.

چین و آمریکا در مجموعه مسائل مختلف با هم اختلاف نظر دارند و هر دو کشور به عنوان قدرت‌های برتر جهان، یکدیگر را در این مسائل به چالش می‌طلبند. این مجموعه مسائل عبارت‌اند از:

۱. روابط بین قدرت‌های کلیدی آسیا؛
۲. ساختارهای امنیتی و سیاسی دوجانبه و چندجانبه؛
۳. برنامه‌های نوسازی نظامی ایالات متحده و چین؛
۴. توسعه‌ی اقتصادی؛
۵. چالش‌های ضد تروریسم و ضد تکثیر {هسته‌ای}؛
۶. تهدیدهای امنیتی غیرمتعارف؛
۷. تلاش برای بهبود حقوق بشر و دموکراسی (Swain, 1011:12).

این مجموعه مسائل، نقاط افتراق‌زا میان چین و آمریکا به شمار می‌روند. هرچند تعارضات چین و آمریکا از زمان‌های قدیم وجود داشته است؛ اما بعد از سال ۲۰۰۰، این تعارضات بیشتر محسوس و ملموس بوده و چین در قامت یک قدرت بزرگ و تقریباً ابرقدرت در مقابل آمریکا قرار گرفت. به موازات قدرت‌یابی چین در نظام بین‌الملل، قدرت اقتصادی و نظامی ایالات متحده نیز رو به افول گذاشته است.



با نگاهی به اندیشه‌ی رئالیست‌های بدبین که معتقدند مهم‌ترین ویژگی چین امروز، در حال ظهور بودن آن است، می‌توان از چالش‌زا بودن چین نسبت به نظم ژئوپلیتیکی آمریکامحور سخن گفت. بر اساس نظریه‌ی رئالیست‌های بدبین، قدرت‌های در حال ظهور همیشه به دنبال بر هم زدن نظم موجود و بنیاد گذاشتن نظم جدید هستند؛ چنانکه جان میر شایمر اذعان می‌کند، ظهور چین نمی‌تواند مسالمت‌آمیز باشد و اگر رشد چشمگیر اقتصادی آن طی یکی دو دهه‌ی آینده تداوم یابد، ایالات متحده و چین وارد رقابت امنیتی تنگاتنگی خواهند شد که از قابلیت بسیار بالایی برای تبدیل به جنگ برخوردار است. میر شایمر پیش‌بینی می‌کند که چین پر قدرت و در حال صعود، احتمالاً در صدد بیرون راندن ایالات متحده از آسیا بر خواهد آمد؛ همان‌گونه که ایالات متحده، قدرت‌های بزرگ را از نیمکره‌ی غربی بیرون راند (چکینی‌زاده، ۱۳۸۶: ۳۰).

تلاش چین برای تسلط بر آسیا با واکنش شدید ایالات متحده مواجه خواهد شد. با توجه به سوابق تاریخی، به‌خوبی می‌توان دریافت که سیاست‌گذاران آمریکایی، چه واکنش‌هایی در مقابل تلاش چین برای نیل به هژمونی در آسیا نشان خواهند داد. ایالات متحده در قبال رقبای هم‌تراز خود با مدارا رفتار نمی‌کند. همان‌گونه که این کشور در قرن بیستم نشان داده است، تصمیمی جدی برای باقی ماندن و ثبات به‌عنوان تنها هژمون منطقه‌ای جهان را دارد؛ بنابراین، ایالات متحده در پی مهار و محدودسازی چین بر خواهد آمد و در نهایت، تلاش خواهد کرد آن را به‌گونه‌ای تضعیف کند که توان تسلط بر آسیا را نداشته باشد (Berzenski, 2004 Mersheimer and).

تقابل استراتژیک آمریکا و روسیه در شبکه‌ی ژئوپلیتیکی آسیای مرکزی

ایالات متحده، تفکر نفوذ در آسیای مرکزی با تأمین حمایت اقتصادی از کشورهای تازه استقلال‌یافته را دارد. در همین راستا، جنگ ایالات متحده با ترور که از افغانستان آغاز شد، نفوذ آمریکا در منطقه را با تأسیس پایگاه نظامی در قرقیزستان و ازبکستان کاملاً تثبیت کرد. این جنگ، نیروهای آمریکا را به قلب آسیای مرکزی آورد (Kleveman, 2004: 2). ایالات متحده، مسئله‌ی استراتژیک پروژه‌ی خط لوله‌ی انتقال نفت و گاز از خزر را به‌صورت فعال در دستور کار خود قرار داد. همچنین، واشنگتن به‌صورت فعالانه به دنبال نفوذ در قفقاز جنوبی از طریق همکاری اقتصادی و نظامی با گرجستان و آذربایجان برآمد (Kuzio, 2002). این حقیقت که نخبگان سیاسی دولت‌های جدی اوراسیا در تلاش برای تأسیس حاکمیت و دوری از تسلط روسیه بودند، تعقیب

اهداف ایالات متحده را در منطقه تسهیل می‌کرد (Kanet, Raquel, 2010: 81). به‌دلیل اهمیت ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی منطقه‌ی آسیای مرکزی، آمریکا به دنبال رزش قدرت جهانی خود در این منطقه به‌صورت فعال بوده است.

روسیه به‌عنوان بازیگر اصلی در این منطقه به حساب می‌آید. پنج کشور جداشده از اتحاد شوروی (قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان و ازبکستان) و کشورهای جنوب قفقاز به‌عنوان حیاط‌خلوت روسیه برشمرده می‌شوند. حضور هر بازیگر دیگر خارج از منطقه (به‌ویژه آمریکا)، افت پرستیژ روسیه را در نظام بین‌الملل به وجود می‌آورد. مسائلی همچون عدم مجاورت جغرافیایی و ناسازگاری بخش‌هایی از اهداف سیاسی ایالات متحده با منافع نخبگان سیاسی کشورهای منطقه، شانس روسیه را برای بازیگری در این منطقه افزایش می‌داد (See Kanet and Raquel, 2010:81). فدراسیون روسیه توانست در مقابل آمریکا پیروز میدان بیرون شده و نقش خود را به‌عنوان کنشگر خارجی مسلط در تمام این منطقه بازی کند. در «بازی بزرگ جدید» برای نفوذ در آسیای مرکزی، دولت‌های محلی صرفاً ابزاری در دست قدرت‌های بزرگ نبودند بلکه رهبران محلی با استفاده از منابع انرژی و موقعیت مهم ژئوپلیتیکی و عوامل دیگرشان توانستند به نفع خود بهره‌برداری نموده و انتخاب‌کننده‌ی یکی از قدرت‌های بزرگ برای ائتلاف باشند.

حضور آمریکا در آسیای مرکزی، اهمیت ژئوپلیتیکی این منطقه را نشان می‌دهد. هدف درازمدت و کلان آمریکا این بود که با ورود به حیاط‌خلوت روسیه و حضور در منطقه از شکل‌گیری پیمان‌ها و اتحادهای نظامی با ترکیب‌های متفاوتی از ایران، روسیه، هند، چین و برخی دولت‌های آسیای مرکزی جلوگیری کند. به‌علاوه، در کنار مهار رقبا، تسلط بر مناطق دارای انرژی، مخصوصاً نفت و گاز را برای تأمین منافع انرژی خود تثبیت نموده و سهم خود را از اقتصاد جهانی بیش‌ازپیش افزایش دهد.

روسیه به‌عنوان وارث اصلی اتحاد جماهیر شوروی در منطقه‌ی کشورهای مستقل مشترک‌المنافع، منافع خاصی دارد و تقریباً بدون رقیب است. رویکرد کلی و اساسی روسیه در کل منطقه‌ی کشورهای مستقل مشترک‌المنافع، حفظ انحصاراتی است که از زمان شوروی برای این کشور باقی مانده است. این انحصارات اقتصادی، شرایطی را برای روسیه فراهم می‌آورد که هم رفتار جمهوری‌های بازمانده از شوروی را کنترل نماید و هم منافع حداکثری را برای روسیه به ارمغان آورد. این انحصارات در سه بخش اصلی انرژی، ارتباطات و حمل‌ونقل جمع شده است.



ایده‌ی اوراسیاگرایی روسیه در قالب طرح «اوراسیایی بزرگ»، نوعی تقابل استراتژیک با ایده‌ی «آسیای مرکزی بزرگ» آمریکاست. دیدگاه آمریکایی، آسیای مرکزی بزرگ‌تری را (شامل افغانستان، پاکستان و هند) علاوه بر جمهوری‌های سابق شوروی، در بر می‌گیرد. حضور ایالات متحده و تأثیرگذاری آن بر مناسبات امنیتی اوراسیا برای کشورهایی همچون روسیه و چین قابل‌پذیرش نیست و هر دو قدرت در تلاش برای خروج آمریکا از اوراسیا و حفظ محورهای ژئواکونومیک و ژئواستراتژیک این منطقه برآمده‌اند (Olcott, 2004: 375). اوراسیا به‌عنوان آیینی تمام‌نمای سیاست بین‌الملل شناخته می‌شود که آمریکا به‌عنوان ابرقدرت مداخله‌گر جهانی، نفوذ خود را در آن گسترش می‌دهد و در مقابل، قدرت‌های منطقه‌ای از تسلط آمریکا بر این منطقه جلوگیری می‌کنند. به نظر می‌رسد امروزه هژمونی آمریکا به دنبال تکرار تجربه‌ی خاورمیانه در اوراسیا نیز هست؛ چراکه تکرار این تجربه در اوراسیا می‌تواند علاوه بر کنترل رقیبان ژئوپلیتیک همچون روسیه و چین، هژمونی جهانی این کشور را نیز تقویت نماید (برژینسکی، ۱۳۸۵: ۱۲۷). هرچند روسیه دیگر از قدرت سابق برخوردار نیست؛ اما همچنان این کشور می‌تواند برای آینده‌ی آمریکا خطرآفرین باشد. ایالات متحده با حمایت ناتو تلاش می‌کند از شکل‌گیری یک هسته‌ی قدرت جدید توسط روسیه در اوراسیا جلوگیری نماید.

برژینسکی در کتاب «یک استراتژی برای اوراسیا»، هدف کلی آمریکا در این منطقه‌ی ژئوپلیتیکی را بدین شکل دسته‌بندی می‌کند:

۱. هدف کوتاه‌مدت: تثبیت تکثرگرایی ژئوپلیتیک رایج در منطقه با هدف جلوگیری از ایجاد یک ائتلاف خصومت‌آمیز که بتواند پیشتازی آمریکا را به چالش بکشد؛
۲. هدف میان‌مدت: جست‌وجوی شرکای سازگار به رهبری آمریکا در تأمین امنیت از طریق همکاری؛
۳. هدف بلندمدت: ایجاد هسته‌ی جهانی مسئولیت و اشتراک سیاسی، به‌نحوی که هیچ قدرتی توان رقابت چالش‌برانگیز با آمریکا را نداشته باشد (رضایی، ۱۳۸۹: ۱۲).

تقابل استراتژیک آمریکا و چین در شبکه‌ی ژئوپلیتیکی آسیای مرکزی

در حال حاضر، چین سومین کشور صادرکننده‌ی جهان است؛ اما پیش‌بینی می‌شود از نظر حجم تولید ناخالص داخلی، تا سال ۲۰۳۹ م به جایگاه ایالات متحده آمریکا دست پیدا کند. به همین دلیل است که بخش بزرگی از ادبیات سیاسی در دو دهه‌ی اخیر به ظهور یا صعود چین در ساختار نظام بین‌الملل اختصاص یافته است. ساموئل هانتینگتن در

میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۹۰ م که چین هنوز به مرحله‌ی کنونی رشد و تأثیرگذاری خود نرسیده بود، ایده‌ی چین بزرگ را یک مفهوم صرفاً انتزاعی نمی‌دانست و معتقد بود که چین بزرگ، واقعیتی فرهنگی و اقتصادی است که با شتاب در حال رشد و تبدیل شدن به یک واقعیت سیاسی است (هانتینگتن، ۱۳۷۸: ۲۷۰).

چین در طول دوران رقابت با ایالات متحده، نه سیاست شفاف در قبال آمریکا را از خود بروز داده و نه تعامل مطلق با این کشور داشته است. آنچه که در سیاست خارجی چین در آسیای مرکزی دیده می‌شود، به‌نوعی رویارویی با آمریکا در عمل و ساکت بودن در سیاست‌های اعلانی است. روند مناسبات دوجانبه‌ی چین و آمریکا، مخصوصاً در سطح منطقه‌ی آسیای مرکزی، تحت عنوان «دوران رقابت‌های استراتژیک» نام‌گذاری شده است. این روند با وجود تغییر دو نسل رهبری در چین (نسل‌های چهارم و پنجم) و نیز روی کار آمدن دولت جمهوری‌خواه و دموکرات در آمریکا، تاکنون ثابت و پایدار باقی مانده است. عوامل بسیاری در شکل‌گیری این شرایط جدید نقش داشتند. وقوع حادثه‌ی یازده سپتامبر سال ۲۰۰۱، اشغال افغانستان، حضور مستقیم نظامی آمریکا در منطقه‌ی آسیای مرکزی، به‌ویژه با در اختیار گرفتن دو پایگاه نظامی خان‌آباد ازبکستان و ماناس قرقیزستان، به موازات نگاه استراتژیکی و ژئوپلیتیکی آمریکا به طرح‌های اقتصادی منطقه از جمله خطوط انتقال انرژی، موجب شد نگاه رهبران چین به منطقه‌ی آسیای مرکزی به شکل قابل‌توجهی تغییر کند. پس از سال ۲۰۰۱، پکن مرحله‌ی متفاوتی را در سطح منطقه‌ی آسیای مرکزی به نمایش گذاشت که در کانون آن، حضور پر قدرت در عرصه‌ی تحولات اقتصادی منطقه قرار داشت (کالجبی، ۱۳۹۴: ۳۴۰).

هوشینگ ژائو، پژوهشگر چینی، در مورد مسائل دفاعی و امنیتی آمریکا و چین در آسیای مرکزی این‌گونه می‌گوید:

ساختارهای منافع آمریکا و چین در منطقه‌ی آسیای مرکزی کاملاً متناقض است. در حوزه‌ی امنیت غیر سستی، دو کشور دارای دشمنان و اهداف مشترکی هستند؛ اما در حوزه‌ی امنیت سستی، از منافع بسیار متفاوتی برخوردارند. این موارد موجب پیچیدگی روابط دو کشور شده است. اگرچه دو طرف می‌توانند در مبارزه علیه تروریسم در آسیای مرکزی با یکدیگر همکاری داشته باشند و منافع امنیتی مشترکی را تعریف کنند؛ اما با وجود این، حضور نظامی آمریکا در منطقه‌ی آسیای مرکزی موجب نگرانی پکن است. این موضوع بیانگر ماهیت پیچیده‌ی روابط آمریکا و چین است؛ هر دو کشور درصدد





مبارزه با تروریسم به عنوان تهدیدی علیه امنیت و ثبات هستند؛ اما هرگونه همکاری دو کشور موجب بروز تضادهایی در حوزه‌ی امنیت سنتی می‌شود. این تناقض موجود بین واقع‌گرایی و منطق ژئوپلیتیک، به‌طور ضمنی در روابط دو کشور در جهان پس از جنگ سرد قابل مشاهده است (Zhao, 2012: 187).

چین، یکی از بزرگ‌ترین واردکنندگان مواد خام و انرژی است که در این میان، آسیای مرکزی مهم‌ترین منطقه برای چین در همسایگی این کشور محسوب می‌شود. در راهبرد امنیت ملی چین، افزایش قدرت این کشور در آسیا از اولویت خاصی برخوردار است. درواقع، نیاز چین به مواد اولیه و منابع انرژی به افزایش حضور سیاسی چین در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین منجر شده است. به همین خاطر نیز می‌توان گفت، چین مهم‌ترین رقیب آمریکا در حوزه‌ی انرژی به شمار می‌آید. چین، شبکه‌ای از خطوط لوله‌ی نفت و گاز را در آسیای مرکزی ایجاد کرده که تا حدود زیادی ژئواکونومیک منطقه را تغییر داده است (Cooley, 2012).

تقابل روسیه و چین در شبکه‌ی ژئوپلیتیکی آسیای مرکزی

بدون تردید، روسیه تأمین‌کننده‌ی اصلی امنیت در کشورهای آسیای مرکزی است؛ اما در چند سال اخیر، چین فعالیت‌های نظامی و امنیتی خود را به‌طور قابل توجهی افزایش داده است؛ تا جایی که نشانه‌هایی از رقابت و رویارویی میان آن‌ها مشاهده می‌شود. روسیه و چین، تعهدات نظامی و امنیتی خود را در منطقه هماهنگ نمی‌کنند؛ مگر از طریق چارچوب تمرین‌های نظامی مشترک که توسط سازمان همکاری شانگهای انجام می‌شود و سایر کشورهای عضو نیز در آن مشارکت دارند. با این حال، چین و روسیه، هر دو سلاح می‌فروشدند، تمرینات نظامی انجام می‌دهند و افسران نظامی را با کشورهای منطقه به‌صورت دوجانبه آموزش می‌دهند. علاوه بر این، روسیه دو پایگاه در منطقه دارد؛ یکی با بیش از ۷۰۰۰ سرباز در خارج از دوشنبه در تاجیکستان و یک پایگاه هوایی نظامی با بیش از ۵۰۰ سرباز در کانت قرقیزستان. چین نیز به نوبه‌ی خود، پایگاهی را در منطقه‌ی خودمختار گورنو بدخشان تاجیکستان ایجاد کرده است؛ اگرچه این پایگاه به‌طور رسمی یک ایستگاه مرزبانی است (shine, 2019).

حضور فعال چین و روسیه به‌عنوان دو قدرت برتر که اهداف مشابه، موازی و متقابلی را در شبکه‌ی ژئوپلیتیکی آسیای مرکزی دنبال می‌کنند، سبب شده سایر بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به راهبردهای کنونی و گمانه‌زنی درباره‌ی آینده روابط این دو کشور توجه



نمایند. بسیاری از ناظران بر این باورند که رغم شواهدی که مبنی بر همکاری تقویت شده-ی چین و روسیه در شبکه‌ی ژئوپلیتیکی آسیای مرکزی در سال‌های اخیر وجود دارد، سطح فعلی تعامل میان چین و روسیه نمی‌تواند نمای مناسبی برای پنهان کردن سوءظن و بی‌اعتمادی عمیق بین دو کشور باشد (جعفری و فلاح، ۱۴۰۲: ۲۰۱).

درواقع، چین و روسیه برای حفظ قدرت سیاسی و اقتصادی و نفوذ در آسیای مرکزی با اجرای طرح‌های ادغام منطقه‌ای متناظر خود، به نحوی با یکدیگر رقابت می‌کنند. دو طرح از انگیزه‌های بسیار متفاوت سرچشمه می‌گیرند. اتحادیه‌ی اقتصادی اوراسیایی، مهم‌ترین تلاش روسیه برای گردآوری کشورهای شوروی سابق در اطراف خود از طریق اهرم اقتصادی است. یک کمربند-راه که ضمن رفع موانع سرمایه‌گذاری و تجارت به دنبال پیوند زمینی با اروپاست. نقاط موازی بین کمربند اقتصادی جاده‌ی ابریشم و اتحادیه‌ی اوراسیا، موقعیت فعلی روسیه را به تدریج از چند جهت به چالش می‌کشد. روسیه از طریق نهادهای فراملی مانند جامعه‌ی اقتصادی اوراسیا، فضای اقتصادی واحد و پیمان اتحادیه‌ی اقتصادی اوراسیا تلاش می‌کند بازاری واحد را برای کالاها و خدمات در بین اعضا پیاده‌سازی کند. از سوی دیگر، روسیه در تلاش است تا به کشور ترانزیت اصلی منابع انرژی از آسیای مرکزی تبدیل شود و صنعت گاز طبیعی منطقه را تحت سلطه خود درآورد. چین نیز قصد دارد از منابع عظیم آسیای مرکزی استفاده کند و بدین ترتیب، انحصار انرژی روسیه در منطقه را به چالش بکشد.

در حقیقت، چین محتمل‌ترین رقیب روسیه برای دستیابی به قدرت هژمونیک در این منطقه است. جای شگفت نیست که بسیاری از نخبگان روس نگران‌اند که کمربند جاده‌ی ابریشم بتواند معماری تجاری روسیه را برای منطقه تضعیف ساخته، راه‌آهن ترانس سبیری را برای رسیدن به اروپا دور زده و بر دسترسی به مواد اولیه و قراردادهای زیرساختی در آسیای مرکزی چیره گردد (رئیس‌نژاد و بوشهری، ۱۴۰۱: ۱۴۰). از این رو، ورود چین به عصر ساخت ابتکارهای مربوط به اتصال، بخش مهمی از پویایی‌های نوین منطقه‌ای این دو قدرت را به نمایش می‌گذارد. تاکنون، همه‌ی دولت‌های آسیای مرکزی به این طرح پیوسته‌اند و چین از قَبَل این ابتکار، اهداف متعددی را در سطح بین‌الملل دنبال می‌کند (جعفری و فلاح، ۱۴۰۲: ۲۰۸).

جنگ اوکراین، چشم‌انداز سیاسی-جغرافیایی و اقتصادی-بین‌المللی را به‌طور بنیادی تغییر داده است. از این رو، یکی از مناطقی که در معرض تحول قرار گرفت، منطقه‌ی





آسیای مرکزی است. جنگ در اوکراین، چین را وادار کرد تا در گسترش نفوذ خود در اقیانوسیه و آسیای مرکزی و جنوبی فعال‌تر شود؛ درحالی‌که ایالات متحده و اتحادیه‌ی اروپا زیر بار سیاست‌های جنگ‌طلبانه در قبال روسیه و مشکلات اجتماعی و اقتصادی داخلی هستند. درواقع، حمله‌ی مسکو به اوکراین، خطر تضعیف تعادلی را که مسکو و پکن با موفقیت در آسیای مرکزی حفظ کرده‌اند، به همراه داشته است. تقسیم کار غیررسمی که در آن روسیه بازیگر اصلی امنیتی است و چین بر تعامل اقتصادی تمرکز دارد، در حال حاضر با ورود پکن به مناطق امنیتی با چالش مواجه شده و سرعت تغییرات می‌تواند شتاب بیشتری نیز به خود بگیرد (Avdaliani, 2022).

درمجموع می‌توان گفت، روسیه و چین در آسیای مرکزی درگیر یک نوع موازنه‌ی تهدید هستند. نقش اقتصادی رو به گسترش چین در آسیای مرکزی در جهت‌گیری اقتصادی مجدد منطقه به سمت چین مشخص است؛ وضعیتی که چالشی مستقیم برای روسیه به حساب می‌آید. درواقع، این دو کشور بیشتر به‌عنوان بازیگران خودمختار در آسیای مرکزی با یکدیگر همکاری می‌کنند. وضعیتی که در آسیای مرکزی بین چین و روسیه وجود دارد، می‌تواند با افزایش و کاهش سایه‌ی آمریکا به‌عنوان هژمون در این منطقه دچار همگرایی و واگرایی شود. با کوتاه شدن دست آمریکا از این شبکه‌ی ژئوپلیتیکی، رقابت چین و روسیه افزایش پیدا خواهد کرد؛ اما با افزایش مداخلات آمریکا، همگرایی بیشتری میان این دو کشور در آسیای مرکزی وجود خواهد داشت.

به‌واسطه‌ی رشد سریع تقاضا برای انرژی در چین، دولت این کشور در تلاش است تا راهی برای دستیابی به منابع انرژی حوزه‌ی آسیای مرکزی بیابد. چین در بازه‌ی زمانی کوتاه به مهم‌ترین بازیگر در معادلات انرژی آسیای مرکزی تبدیل شده و توانسته با سرمایه‌گذاری‌های گسترده، بخش مهمی از منابع انرژی منطقه را سوی بازار خود (بزرگ‌ترین بازار مصرف در جهان) سوق دهد. چین در این منطقه، شبکه‌ای از خطوط لوله‌ی نفت و گاز ایجاد کرده است؛ شبکه‌ای که ژئواکونومی منطقه را تغییر داده است. در این چارچوب، اولین خط لوله‌ی فراملی که چین احداث کرد، خط لوله‌ی نفت چین-قزاقستان است (امیر احمدیان و صالحی، ۱۳۹۲: ۱۳). این خط که ۲۲۰۰ کیلومتر طول دارد، منابع نفت قزاقستان در سواحل دریای خزر و سایر منابع نفتی این کشور را به آلاشانکو در مرز چین و قزاقستان انتقال می‌دهد. این خط لوله، چین را قادر می‌سازد تا به‌طور مستقیم و بدون واسطه‌ی روسیه از آسیای مرکزی نفت وارد کند. به‌علاوه، این

خط لوله به چین امکان می‌دهد تا به منابع انرژی روسیه در غرب سبیری نیز متصل شود (Blank, 2010: 10-12).

استراتژی انرژی چین در جهت آسیای مرکزی از ابعاد بسیاری قابل بررسی است، از جمله:

۱. تأسیس روابط طولانی‌مدت انرژی با منطقه از طریق ادغام اقتصادی و توسعه‌ی روابط تجاری؛
۲. ساخت خط لوله‌های مستقیم حامل نفت و گاز از کشورهای تولیدکننده در منطقه به چین؛
۳. کاهش نقش کشورهای فرامنطقه‌ای حریص در دولت‌های آسیای مرکزی (103 Naddakumar, 2009:).

اکنون، چین به مهم‌ترین خریدار انرژی منطقه و نیز مهم‌ترین منبع تأمین مالی پروژه‌های نفت و گاز در کشورهای آسیای مرکزی تبدیل شده است. در سال ۲۰۰۹، چین وام ۳ میلیارد دلاری را برای توسعه‌ی یکی از میادین گازی به دولت ترکمنستان و در سال ۲۰۱۰ نیز وام ۱۰ میلیارد دلاری را به قزاقستان پرداخت کرد؛ وامی که در آینده باید از محل فروش نفت قزاقستان به چین بازپرداخت شود. علاوه بر این، چین برنامه‌های گسترده‌ای برای افزایش تعامل با کشورهای این منطقه در آینده دارد؛ برنامه‌هایی که نماد آن احداث چند خط لوله‌ی جدید در یک دهه‌ی آینده برای انتقال انرژی این منطقه به بازار چین است. در ضمن، دولت چین برنامه‌ای را برای تبدیل «سین کیانگ» به کانون انرژی منطقه طراحی کرده است؛ برنامه‌ای که حدوداً ۱۰۰ میلیارد یوان برای اجرای آن هزینه خواهد شد (Petersen, 2011: 39).

چین برای تسخیر منابع و بازارهای انرژی آسیای مرکزی با موانع ژئوپلیتیک و سیاسی دشواری از جمله رویارویی با آمریکا و روسیه مواجه است. این کشور برای بهره‌برداری از منابع گاز روسیه در منطقه‌ی سبیری، خواهان عبور خط لوله‌ی انتقال گاز به شکل مستقیم به چین است. بر این اساس، این کشور اقدام به انعقاد قراردادهای متنوعی با سایر تولیدکنندگان بزرگ منطقه نموده است.

با توجه به مجموع فعالیت‌ها و اقدامات چین و رشد سریع این کشور در عرصه‌های مختلف و نیز شواهد و مدارک مربوط به رشد سریع و تعاملات خوب این کشور با





دولت‌های آسیای مرکزی، در رویارویی و رقابت بین سه قدرت برتر نظام بین‌الملل، جلوتر از رقبای خود در این منطقه قرار گرفته است. شبکه‌ی ژئوپلیتیکی آسیای مرکزی در کشاکش منافع قدرت‌های بزرگ سیستم، در شرایط حاضر بیشتر تحت تأثیر اژدهای خفته‌ای است که در حال بیدار شدن است و می‌تواند دنیا را دچار تغییر و تحول کند.

در خلأ قدرت آمریکا در آسیای مرکزی، روسیه و چین قطعاً وارد رقابت خواهند شد و هر یک منافع بیشتری برای خود تعریف خواهد کرد؛ اما در حضور قدرت بزرگ مداخله‌گری مثل آمریکا، این دو کشور تلاش خواهند کرد تا از تنش‌های خود در این منطقه کاسته و نوعی سیاست همگرایی و تقسیم کار را دنبال کنند. این مسئله به دلیل ایجاد ائتلاف علیه قدرت مداخله‌گر (آمریکا) خواهد بود.

بدین ترتیب، مجموعه فاکتورهایی که می‌تواند چین را در این رویارویی در موقعیت برتر قرار دهد، عبارت‌اند از:

۱. چین می‌تواند بسته‌های مالی و سرمایه‌گذاری گسترده‌ای را در مقیاس غیرمحمول برای شرکت‌های غربی یا مؤسسات روسیه پیشنهاد دهد.
۲. برخی از تحلیلگران مدعی هستند که ریشه‌های موفقیت چین از سیاست عدم مداخله سیاسی‌اش در مسائل داخلی و پذیرش قوانین غیررسمی موجود آن نشئت می‌گیرد (Cabestan, 2011). مورد جذاب‌تر برای رهبران آسیای مرکزی این است که استراتژی پکن، توسعه‌ی پروژه‌های سرمایه‌گذاری بوده که برای هر دو طرف مفید است و از تمامی مباحث مربوط به امور سیاسی داخلی اجتناب می‌کند (Gente, 2014).
۳. چین در عرصه‌های مختلف اقتصادی، نظامی و سیاسی در حال سبقت گرفتن از رقبای خود در عرصه‌ی جهانی است. در صورتی‌که روند رشد چین بدین گونه شتابان پیش رود، می‌تواند به راحتی در آینده‌ای نه‌چندان دور از آمریکا عبور کرده و نظم جدیدی را در جهان تعریف نماید. این مسئله، شانس چین در این رویارویی را برای پیروزی بیشتر می‌کند.

نتیجه‌گیری

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، منابع انرژی آسیای مرکزی و انتقال آن و همچنین، اهمیت ژئوپلیتیکی آن، سبب رقابت بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای شده و



عامل مهمی در شکل‌گیری استراتژی‌ها و سیاست‌های ژئوپلیتیک در این شبکه شمرده می‌شود که می‌توان رقابت قدرت‌های بزرگ‌ساختار مثل آمریکا، چین و روسیه را به‌عنوان «بازی بزرگ جدید» تحلیل کرد. به‌دلیل اینکه قدرت‌های بزرگ‌ساختار، خود را از مصرف‌کنندگان اصلی منابع انرژی دریای خزر می‌دانند، نقش تعیین‌کننده‌ای را در چرخه‌ی صدور انرژی آسیای مرکزی به بازار مصرف از طریق دولت‌های ترانزیت‌کننده‌ی انرژی بر عهده دارند.

جذابیت‌های ژئوپلیتیکی آسیای مرکزی باعث رقابت قدرت‌های بزرگ در این منطقه شده و هر کدام به دنبال رسیدن به سهم بیشتر هستند. هر یک از قدرت‌های بزرگ مثل آمریکا، چین و روسیه به دنبال حفظ سیاست خود بر منطقه هستند. تلاش روسیه برای تبدیل شدن به یک بازیگر مؤثر بین‌المللی در عرصه‌ی انرژی و نیز روند رو به رشد نقش و مشارکت قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی در قلمرو تحولات انرژی، به‌خوبی بیانگر جایگاه ممتاز آسیای مرکزی در این زمینه است.

آمریکا نیز یکی از قدرت‌های اصلی صاحب نفوذ در منطقه بوده که نقش انرژی را برای پیشبرد اهدافش مدنظر قرار داده است. رشد وابستگی آمریکا به واردات نفت از منابع خارجی موجب شده است که همواره مناطق دارای ذخایر غنی انرژی در سیاست خارجی این کشور از اهمیت بالایی برخوردار باشند. چین نیز به‌عنوان یک قدرت نوظهور، فعالیت‌های گسترده‌ای را برای تسلط بر منابع انرژی منطقه ترتیب داده است. پکن، میلیاردها دلار در بحث انرژی منطقه سرمایه‌گذاری کرده که با استقبال جمهوری‌های آسیای مرکزی مواجه شده است. درمجموع، به‌دلیل اهمیت فراوان شبکه‌ی ژئوپلیتیکی آسیای مرکزی، رقابت بین قدرت‌های بزرگ روبه‌روز تنگاتنگ‌تر شده و هر یک به دنبال استفاده‌ی بیشتر برمی‌آیند.



منابع:

- برژینسکی، زبینگیو. (۱۳۸۵). پس از سقوط، ترجمه‌ی امیرحسین توکلی، تهران، انتشارات سبزان.
- بیسلی رایان کا و دیگران. (۱۳۹۳). نگاهی تطبیقی به سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ، ترجمه‌ی عسکر قهرمان‌پور، تهران، ابرار معاصر.
- پل سالم در شان کلارک و سابرینا هوک. (۱۳۹۳). آمریکا و قدرت‌های بالنده در خاورمیانه، تهران، نشر نی.
- جعفری، علی‌اکبر، فلاح، مهرداد. (۱۴۰۲). هژمونی منطقه‌ای چین در آسیای مرکزی و موازنه-ی تهدید با روسیه، روابط خارجی، سال پانزدهم، شمال اول.
- چکینی‌زاده، غلامعلی. (۱۳۸۶). قدرت‌یابی چین: رویکردی نظری به تغییر در سیاست بین‌الملل، مجله‌ی پژوهش حقوق و سیاست، سال نهم، شماره‌ی ۲۲، بهار و تابستان.
- رضایی، علی‌رضا. (۱۳۸۷). چین و موازنه‌ی نرم در برابر هژمونی ایالات متحده آمریکا در عرصه‌ی نظام بین‌الملل، فصلنامه‌ی رابهرد، شماره‌ی ۱۶.
- رئیس‌نژاد، آرش و بوشهری، مصطفی. (۱۴۰۱). مثلث جاده‌ی ابریشم نوین: چین، روسیه و اروپا، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره‌ی ۸.
- شفیعی، نوذر. (۱۳۸۲). ژئواکونومی خط لوله‌ی گاز ایران به جنوب آسیا و پیامدهای امنیتی آن، فصلنامه‌ی سیاست دفاعی، شماره‌ی ۴۲، بهار.
- عزتی، عزت‌الله. (۱۳۸۰). جغرافیای سیاسی جهان اسلام، قم، ترجمه‌ی نظر المصطفی.
- عزتی، عزت‌الله. (۱۳۸۲). ژئوپلیتیک در قرن بیست و یکم، چاپ اول، انتشارات سمت.
- قاسمی، فرهاد. (۱۳۸۷). ساخت ژئوپلیتیکی سیستم نوین بین‌الملل و استراتژی نظامی امنیتی ایالات متحده آمریکا، فصلنامه ژئوپلیتیک، شماره‌ی ۲.
- کالجی، ولی کوزه‌گر. (۱۳۹۴). سیاست خارجی آمریکا در آسیای مرکزی: روندها و چشم‌اندازها، تهران، مرکز آموزش و پژوهش‌های بین‌المللی.
- کوهن، سائول برنارد. (۱۳۸۷). ژئوپلیتیک نظم جهانی، ترجمه‌ی عباس کاردان، تهران، مؤسسه‌ی فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- لورو، پاسکان؛ توال، فرانسو. (۱۳۸۱). کلیدهای ژئوپلیتیک، ترجمه‌ی حسن صدوق، تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- مجتهدزاده پیروز. (۱۳۷۹). ایده‌های ژئوپلیتیک و واقعیت‌های ایرانی، تهران، نشر نی.



میر حیدر، دره. (۱۳۷۷). ژئوپلیتیک: ارائه‌ی تعریفی جدید، فصلنامه‌ی تحقیقات جغرافیایی، شماره‌ی ۵۱، زمستان.

ویسی، هادی. (۱۳۸۸). جایگاه خلیج فارس در تحولات ژئواکونومی جهان (مطالعه‌ی موردی: صادرات گاز طبیعی ایران)، فصلنامه‌ی علوم سیاسی، سال دوازدهم، شماره‌ی ۴۶.

Andrei P. Tsygangov, (2009), Russia and America, the Asymmetri Rivalry, polity press, 2019, Tulepbegenova, Gulsana, the greater central Asia project: present state and evaluation, central Asia and Caucasus, No 1(55).

Available at: <http://www.nytimes.com/2012/06/09/Opinion>.

Avdaniyani, Emil, (2022). Russia,s war creates opportunities for china in central Asia. Aavailable at: [http:// chinaobservers.eu/ Russias-war-creates opportunities for china in centra asian](http://chinaobservers.eu/Russias-war-creates-opportunities-for-china-in-centra-asian).

Blank, Stephen, (2010), "The Strategic Implications of the Turkmenistan-China.

Central Asia", EUCAM, Working Paper, London: Center for European Reform.

Commerce, Available at: www.iccwbo.org/.../Policy%20Statement%20.

Cabestan, J. (September 2011), "Energy Cooperation between China and Central Asia". In China analysis, Available at: http://www.centreasia.eu/sites/default/files/publications_pdf/china_analysis_the_new_gr eatgame_in_central_asia_september2011.pdf, Accessed on: 14 July 2015.

Cooley, Alexander, (2012), In Central Asia, Public Cooperation and Private.

Dalby, Tuathail G., Dalby, S. and Routledge, (1998) the geopolitics reader, London, New York: routledge.

Dhaka, Ambrish, (2005), south Asia and central Asia- geopolitical dynamics, Mangal Deep Publications, Jaipur.

Fukuyama Francis, (1398), the end of history, national interest, vol1, 16.

Gente, R. (2014, January 24), "Is Russia Abandoning Turkmenistan.

Chronicles of Turkmenistan". Available At <http://www.chrono-tm.org/en/2014/01/is-russia-abandoning-turkmenistan>, Accessed on: 26 June 2015.

Glassner Martin and Fahrner, Chuck (2004), "Political Geography", (USA: John).

Hausheng Zhao, (2012), china and Afghanistan: china,s interest, stance, and perspective. A report of the centre for strategic and international studies Russia and Eurasia program, march.

Ikenberry John, (2012), the future of the libral world order, foreign affairs, 17-29.

Ikenberry, John, Jisi, Wang and Feng Zhu, (2015), America, China and the struggle for world order: ideas, traditions, historical legacies and global bisions, Palgrave Macmillan.



Klieman, Ahoron, (2015), great powers and geopolitics, international affairs in a rebalancing world, Springer publication.

Mersheimer, John and Berezni, Zenbegnew, (2004), clash of tittans, www.foreignpolicy.com.

Michael D. Swain, (2011), America's challenges-engaging a rising china in the twenty first century, Carnegie Endowment for international peace, 2011.

Nandakumar, Janardhanan, (2009), "China's Search for Energy and its Strategy

Olcott, M. B. (2013), "China's Unmatched Influence in Central Asia", Carnegie

Endowment for International Peace, Available at <http://carnegieendowment.org/2013/09/18/china-s-unmatched-influencein-central-asia/gnky>, Accessed on: 20 June 2015.

Petersen, Alexanderes, (2011), "China, Russia and Geopolitics of Energy in

Pipeline Project", China Brief, No. 3.

Shin, Gerry, (2019), In central Asia,s forbidding highlands, a quiet newcomer: chines troops. The washington polt.

towards Central Asia", Global Data – DMV Business and Market ResearchHyderabad, India, International Journal of Energy Sector Management, Vol. 3 No. 2.

Tsygancov, Andrei, (2019), Russia and America: the asymmetric rivalry, Cambridge.

